قابل ٤٤ شماره ١٣

پیشگفتار «خروش خاموش»

شفقگان

برای [illegible] هزاران — این غواصان مروارید شعر ناب، دریای پرگهر اواند

این دفتر خروشی است که خروش شاعری را به گوش ما می‌رساند که از آغاز جوانی همراه توفانها به سواحل دوردست افکنده شده و جدائی ناخواسته از زادگاه و زبان مادری با سرنوشت او درآمیخت

آنچه در این جا می‌خوانید شرحی از سرگذشت سرشار از سایه - روشن‌های زندگی اوست، افروزه‌ای، بیشتر رنگی است از آتش عشقی که سراسر عمر در دل و جان او شعله‌ور بوده است: عشق به انسان و آزادی. عشق به ایران و فرهنگ بزرگوارش

شعرهائی که می‌خوانید گزارش پراکنده‌ای است از پندارها و پندهای وی برای خویشتن خویش که زندگی تهی از تلاش، شکیبائی دارند. اگر این آرا بیداری مرده‌ای - و چه شادمانی بزرگی اگر او می‌توانست پرتوی از این پژواک را به گونه‌ای به گوش دیگران بیشتر برساند، شاید بتواند از رنج آنان اندکی و لحظه‌ای بکاهد.

این کار برای ژاله یک تعهد اجتماعی میهنی همیشگی بوده است. بگذار واژه تعهد از رنگ گذارهای سیاسی - گروهی شسته شود و مفهوم و معنای واقعی خود را به دست آرد.

~~[illegible]~~

و هنرمند به عنوان یک فرد اجتماعی، دارای تعهد و رسالت ویژه خویش است.

و [illegible] که در روح داننده مردم ملالی بگذارد تا با پلیدی [illegible] بستیزند [illegible]

شاعر شاید حساس‌ترین گوینده‌ای شریک همه رویدادهای روزگار خویش است. او نمی‌تواند نسبت به آنچه در پیرامون وی و در سراسر جهان می‌گذرد بی‌توجه و بی‌تفاوت باشد. فریاد غم و شادی، اعتراض یا موافقت او به هر شکل و رنگی که هست باید بلند شود.

~~[illegible]~~ دریغا اگر نغمت توانمندی سرایش و آفرینش، راه‌گشای آزادی و خوشبختی انسان و والا ~~[illegible]~~ انسانیت نباشد.

چه بسا که ژاله تنها به خاطر این آرزوی بزرگ قلم به دست گرفته و چنان سرگرم و سرمست آن شده که نکات ضروری دیگر هنر را کنار گذاشته باشد. شاید محتوای شورش فرمانروای فرم شده است، اینکه شاید به جای جست و جوی لطیف‌ترین نکات شاعرانه و ترکیب‌های نو که به شعر زیبائی می‌بخشند، به توصیف عریان واقعیات چنان که هستند پرداخته باشد. ~~[illegible]~~

در این صورت خروش او آواز دلنشینی است که به گوش لذت موسیقائی نبخشد

و این یک فروتنی ساختگی نیست که "منتظر" اختیار دارید "نباشد. یک حقیقت است

اما همین است که هست...

ممکن است این پرسش پیش آید که منظور از جمع‌آوری اشعاری که در اینجا و آنجا نشر شده، به صورت یک کتاب چیست، آن هم با شعر آزادی [illegible] بیشین؟

و این نکته به هیچ وجه دخالت این دو را انکار نمی‌کند که شکل و محتوی همانند جسم و جان یکی‌اند و با هم زاده و آفریده می‌شوند

هیچ فردی نیز ~~[illegible]~~ از بار روابطی که با دیگران دارد و اجتماعی که در آن زیست می‌کند بی‌نیاز نیست و او نیز به نوبه خود نسبت به دیگران خواه ناخواه وظائف و تعهداتی دارد.

تا ص ۴۴ شماره ۱۳۰

دوستان دوران جوانی‌ام که در گوشه و کنار دنیا به سر می‌برند، اشعار اولیه مرا بیشتر از شعرهای کنونی‌ام می‌پسندند و اصرار دارند نمونه‌هایی از آنها را منتشر کنم.

شعرهای سن در کتاب‌های جداگانه در ایران و نیز در چند کشور دیگر به چاپ ~~رسیده‌اند~~ شده‌اند که می‌بایستی روزی گزیده‌ای از آنها در یک جا جمع می‌شد. طی دو سال اخیر با [illegible] دسترسی به بایگانی* و دست‌نوشته‌های پراکنده‌ام این کار با دشواری بسیار انجام شد، که بی‌شک، دیگر، هرگز وقت و حوصله آن را نمی‌داشت. البته کل اشعار چاپ و داستان‌های منظوم دراماتیک خیلی بیشتر از اینهاست که اگر چاپ نشوند اشکالی ندارد و یا اگر بشوند اشکال دارد...

از سوی دیگر، چون بسیاری از این اشعار توسط مترجمان خارجی به سایر زبان‌های دیگر برگردانده شده، و در مجموعه‌های گوناگون یا در کتاب‌ها و نشریات آنها به چاپ رسیده‌اند، و نظر به اینکه ناقدان و محققان ادبی در ایران و در خارج بر آنها نقدهایی نوشته و منتشر کرده‌اند و سرانجام چون آهنگسازان ایرانی و خارجی بر شعرهای آغازین و امروزی‌ام موسیقی ساخته‌اند که به شکل اپرا روی صحنه رفته یا در نوارها و صفحه گرامافون ضبط شده است، لذا اصل آن اشعار را نیز لازم دانستم در این کتاب بیاورم.

در اینجا می‌خواهم از تمامی آن ارجمندانی که وقت گرانبها و همت والای خود را صرف آثار ژاله کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

وقتی سخن از کار ارجمند مستشرقان به میان می‌آید، سزاوار است از ایشان حضور یاد کنیم. حدود بیست سال پیش استاد سخن دکتر خانلری شعرهای مرا که در آن زمان در ایران ممنوع‌القلم بودم، مخفیانه از مجله «صدای شرق» ارگان اتحادیه نویسندگان تاجیکستان می‌گرفت، آنها را از الفبای روسی به خط فارسی برمی‌گرداند و در مجله سخن به چاپ می‌رساند.

چه شادمانی شگفتی درون مرا شعله‌ور می‌ساخت — وقتی می‌دیدم، صدایم، خروشم به مردم میهنم رسیده است. خروشی که همیشه عناصر معینی در خاموشی‌اش می‌کوشیده‌اند. غافل از اینکه خروشی که خاموش نشود «آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست».

و اینک مسافری که همراه تنهایی‌هایش از سواحل دوردست آمده، رو در روی شماست. امروز از دیروز و از گذشته خویش با شما گفتگو می‌کند. اگر تاریخچه نغمه‌هایش با رسم رایج همخوان نیست، شناگری است مخالف جریان. به هر حال رودها به سوی دریا می‌شتابند.

ژاله

لندن ۱۳۷۰